

سد و در این ساعت این قدر بیخ قبول میکنند مولانا اندر تک گفت اینجا چه تو که را با دلی قیاس کن نیز از روز جوان  
 بودم آن وقت وحدت کجایانده است این ساعت پیر شدم و خوب اینجا کم است فرمود که از شیخ فرید الدین بشنیدم  
 که من تذکیر او شنیده بودم چون در مانوی رسیدم و تذکیر آغاز کرد من رفتم تا تذکیر او بشنوم من جازه نگین پوشیده  
 بودم و پاره دهنج وقتی میان ملاقات نمودیم که در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد و آغاز کرد که ای مسلمانان  
 صرف سخن رسیده بدانان مداحی آغاز کرد که هیچ بادشاهی مانکنند

### مولانا مخلص الدین

شیخ نصیر الدین محمود میفرماید که در کرکی بود که موضعی است از بیادون مردی بزرگ بود و حافظه توان  
 و صاحب ملایت روزی باشاگردان بهم در تاشا بود در راه درختان اک بار گرفته بود دید ایشان آزار شکستند  
 و در دست کرده آمدند مولانا را نظر افتاد گفت بردست تو خیار است گفت فی بآراک است مولانا گفت فی  
 خیار است فشاگردان گفتند مولانا ما آزار بدست خود شکسته ایم بآراک است و این زمان هوای خیار نیست شما  
 از کجای فرماید مولانا گفت بیارید خیار بردست مولانا دادند مولانا کار کشید و پاره کرد همه را داد خود  
 خیار بود از خدمت شیخ نصیر الدین رحمه الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کرکی و مولانا مخلص الدین معاصر بودند  
 فرمود آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کرکی نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد از آن فرمود در بیادون بزرگان  
 بسیار بودند رحمه الله علیه همین

### خواجه علی

میرید شیخ جلال الدین تبریزی بود و نعمت هم از ویافته مشهور است بکرامات **نقل است** که بن شیخ نظام الدین  
 اولیا قدس سره تحصیل علم تمام کرد و والده او بدست خود پیوست و دستاری از ان بافید و طعامی ترتیب داد  
 علما و مشایخ شهر ا دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بکف دست مبارک کرده در مجلس درآمد و پیش شیخ علی  
 شیخ علی یک سر دستار بدست خود گرفت و دست خود را در دست نظام الدین داد و آن دستار کرامت بر سر بست و سر در قدم خواجه علی  
 نهاد و خواجه علی او را دعا کرد که حق تعالی ترا از علمای دین گرداند و بمنتهای همت برساند و قصه هدایت  
 خال او در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد شیخ جلال الدین او را در وقت رخصت فرمود که خلق بیادون  
 را در پناه تو میگذازم در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل میکنند که فرمود در بیادون دو علی بولی بوده اند علی بولی

خزوه علی مولی بزرگ داین که مرید شیخ جلال الدین تبریزی هست و او را در وقت لباس و ستار شیخ نظام الدین قدس سره طلبیدند علی مولی بزرگ ست فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود که علی مولی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گذاردی و بس اصادق بود جمله شلخ و علما و خلق دیگر بدو تبرک میکردند و پائی اومی بوسیله قبولی درو پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خداست رحمة الله علیه

### خواجسز افغان

از مریدان شیخ بهاء الدین الدین زکریاست شیخ نظام الدین فرموده است که او صاحب لایت بود در غایت بزرگی وقتی دی در کوفی می گشت در مسجدی رسید موزن تکیه گرفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پوست خواجه حسن نیز درآمد و اقامه کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت دی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من بنویسم تو از اینجا بلی رفتی و برو با خودی دیبار گشتی و این برده بت بیان بردی و از اینجا بلتان آمدی من بنال تو گشته شده می گشتم آخر آنچه نماز است

### شیخ تقی الدین محمد

شیخ نظام الدین اولیا میفرماید مردی صاحب حال و دائم الاستغراق بود بمر اقبه او را خبر چیزی نبود و میدانست که این روز کدام روز است داین ماه کدام ماه است وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین نویس قلم برداشت و متعیر باند خادم دانست که شیخ نام خود فراموش کرده است گفت نام شیخ محمد است بعهده شیخ نام خود بران نوشت باز روزی در مسجد جمعه رفته بود در مسجد رسید بایستاد و متعیر باند خادم دریافت که شیخ پائی رست خود فراموش کرده است خادم دست خود بر پائی رست شیخ نهاد و گفت پائی رست شیخ ایست بعد پائی رست در مسجد نهاد رحمة الله علیه

### شیخ برهان الدین نسفی

دستوا ند الفواد میگویی که دی دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بنخواند آغوشی که اول برین شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم ازان شرط اول اینست که طعام یک وقت خوری تا دعای

علم خالی ماند شرط دوم آنست که نافع نکنی اگر یکس نفع نماند کنی دوم روز تورا سبق بگویم شرط سوم آنست چون مرا در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگیزی دست پافتاوان و تعظیم زیادت در میان آنکسی

## مولانا علاء الدین اصولی بدونی

بنایت بزرگ بود و کامل بود و از استادان شیخ نظام الدین بود در خیر المجالس می نویسد که شیخ نظام الدین قدوسی پیش مولانا علاء الدین تمام کرد مولانا فرمود شیخ نظام الدین بعد ازین دستار به بند خدمت شیخ سته چهارگزی می بست دستار میر نمود و قصه تمام و در ذکر خواجه علی مذکور شد در فوائد الفوائد میگوید مولانا علاء الدین کودکی بود در کوچ از کوچه های بدون میگذاشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بروی افتاد او را بخواند جامه خود که پوشیده بود او را پوشانید آنها اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را کنیزکی بود تو برده مگر آن کنیزکی می گریست مولانا پرسید که چرا میگری گفت پسری دارم از وجد افتاده ام مولانا او را از خانه بیرون برد و بر سر راه مواشی که از آنجا بود بگذاشت در فوائد الفوائد می گوید که خواجه ذکره اسدبالحیر چون برین حرم رسید چشم پر آب کرد و فرمود که علمای ظاهرین معنی را منکر باشند اما تو ان دهنست که او چه کرد قبر او در بدون است یزار و تیرک به در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمومی فرمود که مولانا علاء الدین اصولی هرگز از کسی چیزی قبول نکردی مگر آنکه وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بستدی وقتی خدمت مولانا را فاقه بود مولانا نشسته کنجاره می خورد و دین اثنا مزین را آمد مولانا علاء الدین اصولی علیه الرحمته و آنحضرت است که مزین بر فقر او اطلاع یابد کنجاره میان دستار پنهان کرد مزین محاسن را است کرد مولانا دستار فرود آورد تا مخلوق شود و کنجاره بر زمین افتاد روزی آن مزین را با یکی از بزرگان عصر در میان نهاد و آن بزرگ چندین مائده و چند سبوی روغن و هزار جلیل بخدمت مولانا فرستاد مولانا آنرا قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن آن مزین را بخود طلبید و ملامت کرد و گفت تو بار دیگر بر من نیامی بعد از آن مزین مردم را شفاعت آورد و شرط کرد که بعد ازین سر درویشان فاش نکند تا بار دیگر او را بخود راه داد و رحمت الهی علیهم

## شمس الملک

از صد و نواصل روزگار بود و در زمان خود تفضل و علم ممتاز شیخ نظام الدین در اوان تعلیم پیش او بلند

کرده بود و مقامات حریری را یاد گرفته و اکثر علمای شهر شاگرد او بوده اند شیخ نظام الدین می فرماید چون

من سبق تاغ میگردم در روز دیگر پیش او میرفتم می فرمود آخر کم از آنکه گاه گاه استی با کنی نگاه است

تاج زمره که از شعر او وقت بود هرگاه او گفته است صد اکنون بام دل دوستان مستو مالک هندوستان شو

## قاضی جمال بداونی ملتان

بزرگی بود شیخ نظام الدین فرمود که وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم در خواب بداون گوئی که در موضعی نشسته است و ضومی ساز چون بیدار شد بر فور بران موضع رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از وفاتش بدران مقام دفن کردند رحمة الله تعالی علیه

## شیخ صوفی بدینی

سلطان المشایخ میفرماید پیری بود و کیتیل او را شیخ صوفی بدینی می گفتند او تارکی عظیم بود تا بجایی که شریعت هم بدست آنگاه فرمود که اگر یکی سد جو را که بدان قوام باشد و خرقه جامه را که بدان عورت پوشند تارک شود هم معاقب شود و او از آنها بود که ازینها هم دور بود این چنین است در فوائد الفواد و در خیر المجالس نقل از شیخ نصیر محمود میکند که فرمود صوفی بدینی ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بود پیش محراب شب روزه بین نماز گزاردی دیگر هیچ نکردهی خلق بسیار بر او آمد و شد کردی روزی دانشمندان آمده بودند از ایشان پرسید که در نماز خواهد بود ایشان گفتند که آن در جز است آنجا خوردن و تمسح کردن پیش نباشد هر عبادت که هست در دنیا است صوفی بدینی چون شنید که در پشت نماز خواهد بود گفت مرا آن پشت چکاری آید که در آن نماز نباشد و نفعی گفت بزبان هندی که آن را نتوان گفت بعد در مناقب او سخنی چند فرمودند که مردی بود بر صوفی بدینی پیامی صوفی روزی بالائی بلندی میرفت با مرد غیب ملاقات کرد از پرسید که صوفی بدینی چگونه کسی است مرد غیب گفت که مردی بزرگ است اما افسوس همین قدر گفت باز در حال مستغفر شد و گفت استغفر الله آن مرد بر صوفی بدینی آمد آغاز کرد آن روز که آن مرد غیب گفت اما افسوس چه بود گفت اگر در حال مستغفر نشدی او را چنان از بالائی بلندی فرود انداختی که گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود که در آن وقت که او مشغول شدی حالی پیدا شدی که سر جدا و دست جدا پائی جدا گشتی یکی پرسید که صوفی بدینی کدام وقت بود فرمود

در عهد دولت شیخ الاسلام فریدالدین بود قدس سره گویند هرگز کسی ندیده است که زانمی برگردد گنبد او بشیند یا بروی بگذرد و والد علم و در مردم مشهور است که خواجه قطب الدین و شیخ صوفی بدیهی بدست مغلان جنگیز خان اسیر قاده بودند فدی تمام بندهاں گرسنه و تشنه بودند بطریق خرق عادت خواجه کاک از بغل بیرون می آورد و شیخ صوفی کوزه آب تمام بندهاں میدادند و این باز خواجه را کاک لقب افتاد و شیخ صوفی را بدیهی که بزبان هند کوزه مراد است و در ذکر خواجه معلوم شد که وی نسبت بکاک چرا میکنند

### شیخ شهاب الدین

خطیب النوی شیخ نظام الدین اولیای می فرماید که وی عزیز کسی بود هر شب سوره بقره بخواندی آنگاه در خواب شدی تا حکایت کرد که شبی این سوره می خواندم از گوشه خانه آواز برآمد پیست و در سردا گرد دور از بر ما + ما دست کیم و نوید کرد سرا + اهل خانه همه خفته بودند حیران ماند که این که می گوید و در خانه کسی نبود که این معنی از صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود که وی مناجات کردی خداوند من بسیار عهد ترا بوفارسانیده ام امید میدارم که تو هم عهد مرا بوفارسانی که وقت نقل من بچکس با من نباشد نه ملک الموت و نه فرشته دیگر همین من باشم و تو آخر چنان رفت که میخواست رحمة الله علیه

### شیخ احمد بدایونی

شیخ نظام الدین می فرماید که وی از دوستان من بود و عظیم صالح بود معتقد در ایشان و ابدال صفت اگر چه می بود همه روز در تحقیق مسائل شرعی مشغول می بود فرمود که چون وی از دنیا رحلت کرد من شبی بعد از موت او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسد من او را گفتم این که تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مرده چون این سخن بگفتم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده می گویی

### شیخ قاضی منهل جرجانی

صاحب طبقات ناصری بزرگ بود و از افاضل روزگار از اهل وجد و سماع بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین می فرماید که من در هر شب در تذکیر او بر فتمی تا رفتی در تذکیر او بودم این

رباعی بگفت رسامی | لب لبعل بران خوش کردن | و تنگ زلف شوش کردن | امروز خوش است یک روز خوش است

خود را چو شی طبعش کردی | من این بیت شنیدم بخود گویند گشتم ساعتی بایست تا بخود باز آیدم \*

## مولانا احمد حافظ

مردی دانشمند بود و مرد خدائی بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سره می فرمایند که وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ فریدالحق والدین قدس سره بود در حدود سرسی اورا با من ملاقات واقع شد مرا گفت چون برونده ستر که شیخ برسی سلام من برسانی و بگویی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیارند و عیبی نیز همان حکم دارد همین می خواهم که توفیق سلما و الحقی بالصلاحین

## طبقه سوم

از زمانه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دلی و اهل زمان ایشان و بکذا علی هذا الترتیب الی عصرنا بدارحمته الله علیه السلام

## شیخ نصیر الدین محمود

اشهر و اعظم خلفائی شیخ نظام الدین ادبیاست و صاحب سر و دارش احوال او و ولایت دلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود نقل است که روزی با میر حسرو که محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین بود التماس کرد که انومی بخدمت شیخ عزت کند که من بنده در او ده می باشم و از سبب ذممت خلق مشغول نمی توانم بود اگر فرمان شود در صحرائی خدا تعالی را بفرغ خاطر عبادت کنم امیر حسرو را مهو بود که بعد از نماز خفتن بخدمت شیخ رفتی و نشستی و از آنچه گذشته بودی نقل کردی درین وقت عرض شد شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگو که ترا در میان خلق می باید بود و جفا و خفائی خلق می باید کشید و سکافات ببذل و عطای می باید کرده اند که وقتی شیخ او را در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست و پدر تو چه کار کردی گفت که مقصود من دعای فریجیات خواجہ در است کردن تعلیم درویشانست و پدر من غلامان داشت که سوداگر چند میکردند بده شیخ فرمود که بشود در آنچه من بخدمت خواجہ خود فریدالحق والدین پیوستم بفری در آنچه در دانشندی که یار و هم سبق من بود پیش آمد چون مرا با جامهای بگین و پاره دید پرسید که نظام الدین است

چه روز پیش آمد تا این غایت اگر دین شهر تعلیم میکردی اسباب حیثت بفرغت بهم میرسید من این سخن از آن یار شنیدم  
 هیچ نگفتم بخدمت خواجه فتم پرسید نظام الدین اگر کسی از یاران تو پیش آید و بگوید که این چه روز است که ترا پیش آمد و ترک  
 تعلیم که موجب فراغت و رفاهیت است گرفتی جواب چه گویی عرض دهشت کردم که هر چه زمان شود بگویم فرمود که **بگو**  
 نه بگری تو مرا راه خویش گزین **ترا سعادت باد امر انکوناری** بعد فرمود تا خوانی بطعام پیکره بسیارند فرمود نظام الدین  
 این سخنان را بر سر کن دوران مقام که آن یار فرود آمده است بر چنین کردم دیگران یار انصاف من داد و گفت مبارک باد ترا  
 این صحبت در این حالت شیخ نصیر الدین محمود میگویی که این امثال این تلقین کرد بعد از آن ریاضت مجاهده فرمود گاهی  
 ده روز میگذاشت و من چیزی نمی خوردم و بیشتر احوال از بس که شهوت فراغت میداد ترشی می خوردم آورده اند که سلطان  
 محمد تعلق شیخ نصیر الدین محمود را با این کمال رتبت که داشت ایضا کردی و در سفر همراه خود گردانیدی گویند که وقتی او را  
 جامه دار خود گردانیده بود و او اینهمه را بوجوب صیبت بر خود تحمل کردی و دم نزدی رحمة الله تعالی علیه وفات او شرفیم  
 ماه رمضان سنه سبع و خمین و سبعمائة وقتی سلطان محمد تعلق بر شیخ نصیر الدین محمود طعام فرستاد در او نهائی  
 زرد نقره و باعث فرستادن این جزایان بود یعنی اگر آبا آورد و طعام من نخورد همین آماده ایذا سازم و اگر بخورد گویم  
 ده کاسه زردین خودی نامشروع کردی شیخ هیچ نگفت بخی از کانه زردین که در آن بود بر آورد و بردست نهاد پس  
 بزبان نهاد و خورد بداندش خائب و خاسر ماند و خیر المجالس می نویسد که عزیزی در خدمت او عرض دهشت کرد که در  
 ملفوظات خواجه عثمان مارونی نوشته است که ایشان فرمودند هر که دو ماده گاؤ فرج کند یک خون کرده باشد هر که چهار  
 ماده گاؤ فرج کند دو خون کرده باشد هر که ده گو سپند فرج کند یک خون کرده باشد اول خواجه فرمود که مارونی نیست  
 هر دوی ست هر دوی است خواجه در آن ده بودی بعد فرمود این ملفوظ ایشان نیست این سخنان بر من هم رسیده  
 است و در آن بسیار الفاظ است که مناسب اقوال ایشان نیست بعد فرمود که شیخ نظام الدین می فرمود که من هیچ کتابی  
 نوشته ایم زیرا که شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین از خواجگان حشت هیچ شخصی تصدیق نکرده است  
**نقل است** که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا مجلسی هستند و از وف زان سردی می شنیدند  
 شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود برخواست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاص سنت است گفتند از  
 سواع منکر شدی باز مشرب پیر گشتی گفت حجت نمی شود دلیل از کتاب حدیث می باید بعضی را عرض گویان این سخن  
 بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگویی شیخ را صدق معاطله او معلوم بود فرمود دست میگویی حق است که او  
 میگویی اولیای می نویسد که در مجلس شیخ نظام الدین مزایر نبودی و تصدیق نکردندی و اگر کسی از یاران چیزی

بخدمت او میرسانید که مزایای می شود منح می کرد و میگفت خوب نمی کند و در خیر المجالس گوید عزیزی بخدمت شیخ نصیرالدین محمود آمد آغاز کرد که کجا رو باشد که مزایای در جمع باشد و در نامی در بابت صوفیان قصه کند و خواهد فرمودند که مزایای با جماع مباح نیست اگر یکی از طریقته میقتد باری در شریعت باشد اگر از شریعت هم میقتد کجا رود اول در سماع اختلاف است نزدیک علما با چندین شرط مباح اهل آنرا از مزایای با جماع حرام است در جوامع الکلم می نویسد که روزی بگفت شیخ نصیرالدین محمود را در خانقاه برین بیت ذوق بحال گرفت **بیت** جابر عاشقان گفتی نخواهم کرد هم کردی بقلم بریدان گفتی نخواهم کند هم کند مولانا معیت شاعر رساله پرخت و ذکا در این مجلس تمام در آن رساله کرد و برین معنی که این بیت هیچ حقیقت نمی توان برداگر چه در جنت بخداوند عزوجل نسبت کردن کفر لازم آید این مثل این چند کلمه صحیح کرد و بر مولانا معین الدین عمرانی بردا و بستد و برگرفت پیش شیخ فرستاد شیخ آنرا دید و مولانا معین الدین آنجو و طلبید و این رساله بدست او داد و هیچ نگفت و دستار دراع پوشانید و باز گردانید روزی دیگر سماع بود بندگی خواجهر برین بیت بسیار تصدیق و صراطیکه **بیت** باطنی باطن نماز دوش میاک زدیم

عالی غلشن بر افلاک زدیم	از بهر یکی منچه می خواره	صد بار کلاه تو بر خاک زدیم	بعد صراطیکه بسیار بالای
-------------------------	--------------------------	----------------------------	-------------------------

بام گفت بنشست فرمود معیت با طلبید مولانا معیت از دست رفت پیش آتیاده کردند گفت بان مولانا بنویس که این چهل بود این سخن بگفت و مولانا لیا زگردانید باز مولانا در خانقاه دنیا معذوفت شد و نیز **نقل است** که شیخ نصیرالدین محمود می فرمود من چه لائقم که شیخی کنم امر خود اینکار بازی بچکان شد بعد از آن این بیت شیخ شنائی خواند **بیت** مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان با این آئین بی دینان پشیمانی پشیمانی میفرمودم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میفرمود که حیرانم که خلق بچه مشاهده چگونه میزند **نقل است** از مزایای سید محمد گیسو در آنکه فرمود یکبار در زمان حیات خود مادری مساک نابان شد و حاجه برائی استقا بیرون آمد تضرع و نلدی و نماز و دعای که از سلف مرویست همه کرد و هیچ راه دردی پیدا نبود تا آنکه باز گشتند آنروز پائی بوس بندگی خواجهر کردم فرمودند تو آنجا نبودی عرصه داشتیم صدقه خواجهر بوم گفتند دیدی که امر فرزند را چنین و چنان میگویند و خلق بر بامی پناهند و بنال مامی گیرند هر چه کردیم هیچ مارا بچیز نچوید آنرا لامر چه کنیم خجل شدیم و باز گشتیم نیز فرمود که بندگی خواجهر می فرمودند که من کودک بودم در مسجد پیش معلم قرآن خواندم و در مسجد درخت آزاد بود و زانمی آمد بران نشست هر چه آن نایع با و از خودی گفت من فهم میکردم در خیر المجالس مسطور است که عزیزی سوال کرد حالی که درویشان امی باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال منتهی صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است و عمل قلب و آن عمل امر اقبیه خوانند و امر اقبیه آن تلازم قلبک العلم بان السناظر الیک بعد فرمود اول انوار از عالم علوی نازل می شود و بر رواج بعد اثر آن ظاهر می شود بر قلوب بعد در جوارح و جوارح



متعلق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که دعوات صاحب حال را متوسط گفته است و آن روایت از دعوات نقل کرد که ابتدای صاحب وقت متوسط صاحب حال است یعنی صاحب انقباض عزیزان دیگر را ازین سخن شکل شد استفسار کرد خدمت خواجہ سلسلہ اسد اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگو یک درین محل چه شنیده اید شما دعوات خوانده اید و سخن نگفت خدمت خواجہ ذکره اسد بالخیر افاد فرمود که صاحب وقت حسا وقت چه باشد یعنی صوفی که وقت خویش را غنیمت دارد که جز این وقت دیگر یابیم یا نیابیم پس آنکس که بداند وقت من همین است وقت خود را غنیمت دارد بتلاوة یا بصلوة یا بذكر یا بفکر و چون سالک بر حفظ اوقات مستقیم شد اوقات محمودت و استقامت یافت آید باشد که صاحب حال شود و موافقتی که سبب است آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر جوارح نازل می شود و بعد اثر آن بر قلوب میرسد و جوارح سرایت میکند و حال بر طریق دوام نباشد و اگر حال اداوم باشد آن خود مقام گردد و بعد فرمود استی صاحب انقباض است فرمود در باب طریقت معنی دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید در نفس او رود حق تعالی همان کند بعد فرمود که این تعلق اصطلاح دارد و اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی آگویند که وقتی از اوقات او را حال پیدا شود و اما غالب نباشد ابتدای صاحب وقت این باشد و متوسط صاحب حال که صاحب حال کسی آگویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و استی صاحب انقباض صاحب انقباض کسی آگویند که حال مقارن انقباض او باشد بیچ نفسی نزدیک حال مقارن نفس او نباشد چنانست که حال او را مقام شود بعد نفس سرد بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیه السلام ان ربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتقرضوا لها فرمود که این وجه اینهاست چون بیدار باشند صبح آن بوها خوش بیابند فرمود اگر در دیش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بیچ چیز نباشد نزول انوار بر او مشاهد کند خواه همین بیان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهد اختیار کند این احوال پیدا شود درین شبی نیست و این بخوبی است نظر در دیدنا ناقص است

و گرنه یار من از کس نهان است بجده فرمود که اصل دین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست که نفس او شمرده باشد استی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگان سر آمده که ایشان لاسده همیگویند ایشان انقباض شمرده میزند بعد نفس سرد از سینه مبارک بر آورد فرمود مثل او شما که ماند بدان در دیش گرسنه که پیش دوکان طبایخ بگذرد و نمتی بختی می بیند و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری باری بخور اکنون من باری فرصت مشغولی خلوت ندارم همه مضر باخلاق می باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمی شود باران می هم که قیلوله بکنم بیدار میکنند که آئینده آمده است بر چیز بد اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمی شوید فرمود اگر شب چیزی توانم کرد

خواندنی یا گذارنی از راه صلوات مقدوس است فاما نویسنده این سخن شکسته در فرمود و بگفت این بیت خوانند **س**  
 این دو مثنوی که درجه انداخته ام نویسنده که بر بر آید مثنوی فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه شده و مشغول  
 گردانیده و غیر حق از دل نمانی کرده باین شسته تا چهار پیداشود فرمود آستین که در ایشان کوتاه کنند آست که صوفی چون در  
 سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فرود نکند تا اگر فتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین  
 عبادت محروم ماند چنانچه وضو و غسل مصافحه با برادر مسلمان پس چکند آنچه نزدیک دست است یعنی آستین کوتاه کنند  
 تا اورا نذر شود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن این جامه موسی سر تراشیدن آست که چون در طریقت آمد بایستی سر  
 خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر بازی است اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چکند از سر موسی برخیزد آنکه موسی  
 سر تراشید گویی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ نامشروعی از سر  
 در وجود نیاید پرسیدند که مراد از جاهد و افینا چیست فرمود میگویم در بیان این تقریری برگرفتند که هم ستمان بدان رسید  
 فرمود فرود ترایم تقریری آسان برگرفت و فرمود جاهد و افینا می لاجلنا و جاهد وانی السدای لاجل السد و کل فی شدت  
 اتصال است که در کلام نیست فی بر طرف است و در طرف منظور است استشهاد این آیت خوانند **لَا تَقَاتِلُوا الْمُشْکِرِینَ**  
**لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْکِینِ وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَالْمَوْلَیَّةَ قُلُوبِهِمْ وَفِی الْوَقَابِ لِقَاءُ سَائِبِ حِجْرِ مِی سَتَانِ وَ دَرِ قَابِ نَمَکِ**  
 رقت است و وقت را حکم موت است آن کسی که برده آزاد میکند گویی اچھا ہوتی میکند پس درین شدت بیشتر باشد پس این را  
 بگفتند و در دیگران بگفتند لام زیرا که در رقاب شدتی است که در آن نیست این بیان علم خود و معانی و بیان بود اما  
 بیان شایع است که آنکه مجاہدہ خواهد کرد ازین سہ خالی نیست یا از ترس و فرج دیا امید بهشت مجاہدہ خواهد کرد و یا بر آن  
 خاصیات پاک حق جل فرود آن مجاہدہ سد باشد این فی السد باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاہدہ بجای آوردہ  
 شود و جاهد وانی اللہ حق جہاد کہ فرمود قدر مطلوب نیندازند از آن مجاہدہ اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال مؤمنان  
 است بر جذب یعنی هر عملی که میکنند تا جذب در نیامدہ است قبول نیست چون جذب نامزد حال او باشد هر عملی که کند قبول  
 باشد آن جذب را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی یا در شخوخت اما جذب را مراتب است جذب عوام توفیق یافتن  
 است در اعمال و جذب خواص توجہ قلب است بسوی حق مع القطار عاصوا پرسیدند که اول شب فاضل است یا آخر فرمود  
 در حدیث آمده است سال رسول صلی اللہ علیہ وسلم عن جبرئیل ما افضل الاوقات فقال لا ادری لکن اذا منصف  
 اللیل ترتع الملائکة و تہت العرش ان رکبتم فی ایام دہرکم نعمات الا فتر ضواہا فرمود لیس فی لیلة المعراج فی حسن صورتہ  
 رسول علیہ السلام صورت خود را مراد داشته است ای و کنت فی حسن صورتہ کما یقول ما یب سدا رکبا ای و کنت اکبا

یعنی آن زمان صورت من نیکوترین صورتها بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود و بشارت و نزول نور و قوب رسیده بود هر آینه حسنی و جمالی در صورت پاک رسول علیه السلام پیدا آمده بود جواب دوم مراد از بدی سیدستای رایت سید جبرئیل فی حسن صورتها باشد که رب گویند و سید خوانند استشهاد و قول ابی هریره آمده وقتی میگفت ایت بی نبی صلوات الله علیه همیشه علیه صله همراهی در جلیه نعلان قالوا الا کفرت بعد الایمان فقبسم و قال رایت بی امی سید الحسن رضی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله خلق آدم علی صورته چه باشد فرمود ما عاندست بآدم زیرا که صورت آدم چنانچه آفریده شده بود در قدی بالا هم بر آن صورت بود و خلف صورت آدمی اول کودک بود و بعد جوان بعد پیر فاما آدم بر یک صورت بود و تبدیل در کعبه بود و از جمله فضیلتی عصر که در حلقه ارادت شیخ نصیر الدین محمود آمده بود مولانا منظر کرده است در فضیلت بلاغت و فصاحت از متفردان روزگار بود و بانواع مراسم و شفاق شیخ مخصوص قصیده دارد و در مدح وی که بعضی ابیات او این است **س** دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سوره و انجم اذ اموی شمع فلک بانه فرو برد اندر آب و دوزخین نشانه بر آورد بر ساق گفتی مگر که یوسف خورشید شد بچاه که کز تیرگی چو دید یعقوب شد هوا بادی بر آمد از لب دریا که دوش به گرد سیاه سر بر میخیزت بر فضا چون سلفی در شب سحر بر گشت به نشست با دهر درآمد با سخاوت یکیکتله بر سر گردون زین آورده چون در پشت طلعت تابان تقیاه ز اش صنع ازید قدرت بر آورد به قذیلهای نورین نیلگون جنانی محبت نسیم نسیم از کنا مانع به گونی پیام دوست همین او در خفا که گیمیا می دولت جاویدت از دستها گلشن پشت ازین شاخ بی تا جمعت حسنی مگر نفسی خواجه نوپاژد جانت می شمر نظر شیخ کیمیا به بردست او اگر توانی نهاد دست به باری بدار این سر خاکی بنیر با دال نصیر ملت دین دل که هست به نعم نصیر از پس آن بر و سزا و در مر شیخ نصیر الدین محمود گفته است **س**

ز دخت این سپهر نگاری	که دم دل که ز خون گشت از جگر خوار	کجا بجام طرب مجلسی بنا کردند	که از سپهر بارید سنگ تباری
دناز عالم فانی مجو که مشهور اند	فلک بجز کشتی طهران بغداری	خزینه است سپهر از نفوس نهانی	و فینه است زمین از زبان فرخاری
تو ای عزیز که در ملک دال سرور	سباش این اگر عاقلی و بهشیاری	چه انی آنکه در اوراق کافانه غیب	تقصا چه بر آرد ز کلک جاری
زمانه صلح کند بادل تو خیمی	فلک بپوشنی آید پیش بیاری	چو وقت آن برسد سحکن گمزدوست	ملک بی ملکی سپاه سالاری
بقا بقا خد است ملک خد	کز نیست قائم دادم کسی بخواری	ز دست خرم ندانم کجا کنم فریاد	که برگشت با جو را ز بیاری
جهان با تم خواجه نصیرین محمود	بهر گونه فغان کرد نوحه آری	بقیه سلف یادگار اهل کرم	که در ختم خلافت ملک بندار
میهنای ملکها منما خد و ندا	بجی نعمت تر آن دولت قار	بجست تو که عامست در جهان با	بغرت تو که خاصست در جهان با
که روح اعظم آن شیخ پیشوا کرم	که قصد آ جهان بود بهت آخند	ندیم تربت غم کن غنی تربت پیش	مجاور سل بنیاز تجاری

بیاض صحنه از خلبانان آزادی | غلاف قبرن از پهلوانان غفاری | حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس نیز از خدمتگاران

و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین است گاهی همراه پدر در خدمت میر رسید و بحضور مجلس شریف شرف می شد و در صحبت بعضی از خلفای شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شعر او نادران قبیل است که او را توان باوی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و بیشتر شهرت او با اسم حمید قلندر است اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از آن در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود اقامت و از ملفوظات وی نیز جمع نمود و آنرا خیر المجالس نام نهاد و ابتدائی تالیف در سنه خمس و سیمین و سبعمائة بود و اتمام آن در دست و خمیس باحوال و حکایات را ساده نوشته و در تفصیل نوشته است رحمة الله علیه

### شیخ سراج الدین عثمان

المشهور باخی سراج از مشایخ خلفای شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره آنچه از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسله او سلسله شیخ نصیر الدین محمود است و وی از عنوان شباب که هنوز موئی ریش آغاز نشده بود در حلقه کرامت شیخ درآمد بود و در سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال برای دیدن والده بمقام کهنوتی که آن آن گور مشهور است میرفت و باز بخدمت میر رسید و در وقت عطاء خلافت او را شیخ فرمود که اول درجه درین کار علم است و در چندان نصیبی از علم است مولانا فخر الدین زراوی عرض کرد که او را در شش ماه عالم میکنم بعد از آن در خدمت مولانا فخر الدین زراوی تعلم کرد و مولانا برای او تصیری تصنیف کرد و او را عثمانی نام نهاد بعد از آن پیش مولانا کرن الدین کافیه و مفصل قدوری مجمع البحرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال دیگر تعلم کرد و بعضی کتب از کتابخانه شیخ که وقف بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود یا خود برود و آن دیار را بحال ولایت خود بسیار و در باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او آئینه هندوستان است نقل است که او بعضی جامها را که از خدمت پیر یافته بود دفن کرد و بر آن گوری ساخت و در وقت رحلت وصیت کرد که مراد پاپان گور جامها و دفن کند بعد از نقل او همچنین کردند خلفای او در دیار گور مشهورانند و الی یومنا موجود مقام او نیز در آن دیار است رحمة الله علیه در ملفوظات شیخ حسام الدین ماکپوری می نویسد که در ویشی هر روز می همان شیخ سراج الدین عثمان اودهی شد چون شب بعد از آن نماز مختن شیخ سراج الدین جامه از تن بر کند و بر لبه اقامت آن در ویش تمام شب نماز مشغول بود چون با ملا شیخ برفت و بوضوی شب نماز کرد در ویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز با ملا دینی و شو کردی شیخ او را تو بهت بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کالای داریم و در ویشی آن کالا هست نگاهبانی میکردیم

لگر عاشق بسجود در نیامد دل عاشق همیشه در کار است

## شیخ قطب الدین منور

پسر شیخ برهان الدین بن شیخ جمال الدین مانسوی است وی از اعظم خلفای شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمال است  
و مظهر کرامات بود از شیوه تکلف عاری بود سر غوغای خلق نداشت در مدت عمر خود از حجره با اختیار خود بدر نیامد  
و بدر خانه امر از رفت و بتوکل و قناعت گزیند منقول است که وقتی سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین  
صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته با و همراه کرد تا او را بدینا بفرستد بعد از آن سلسله ایذا  
بجانب ایند چنانکه عادت او بود بطائفه دریشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با و  
گفته بود رسانید و فرمان مواضع در پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود در آنچه سلطان نصیر الدین بن شمس الدین  
طرف او چه دلتان میرفت خیانت الدین را که در آن زمان ملک امر نصیر الدین بود بخدمت شیخ زید الدین فرستاد و  
زمان موضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیارند بدیشان بی همی اکنون  
ما مریدان ایشانیم ما را آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که بار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات واقع شد  
آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خط مانسی آفته بود و در بنی که چهار کرده مانسی است دل که در نظام ندر پاره کن مخلص ملک را  
که سخت درشت مردی بود بدیدن حصار مانسی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیاید و نظام الدین ندر بار  
در زیر حصار میگشت تا نزدیک خانه ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن شیخ قطب الدین  
منور خلیفه شیخ نظام الدین گفت عجب است که بادشاه اینجا بیاید این شیخ بدیدن نیاید چون بخدمت سلطان  
باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفای شیخ نظام الدین که بدیدن بادشاه نیامده است سلطان محمد را سخت  
سلطنت در کار بود شیخ حسن سر برهنه را که مردی عالیجاه بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر برهنه  
آمد و در دلبین شیخ قطب الدین منور نشست شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شامی طلب حسن  
سر برهنه بخدمت شیخ درآمد و مصافحه کرد و نشست و گفت شامی سلطان طلبید هست شیخ قطب الدین منور فرمود که در  
طلب اختیار بدست من هست یا نه او گفت خیر ما فرمائید که شامی بیرون فرمود و الحمد لله با اختیار خود نمی روم بعد از  
سوئی اهل خانه کرد و گفت شامی بخدای سپردم این سخن بگفت و مصلا برکت مبارک خود کرد و عصا بر دست گرفت  
و پیاده روان شد حسن سر برهنه چون در سیاهی وی علامت او اعلان حق مشاهده کرد گفت چرا پیاده میروی اسپان در  
سر زید سوار شو فرمود حاجت نیست من قوت آن دارم که پیاده تو انم رفت چون نزدیک خطیره آبا و اجداد

خود رسید اورا گفت چه میگوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پایان قبر حیدر پدیدت بعد از زیارت عرصه در  
 کرد که من از کنج شما با اختیار خود بیرون نیامده ام مرا بی اختیار من می برند و چند نفر آدمی که بندگان خدا نبودند بخرج  
 گذشته ام چون از روضه بیرون آمد شخصی مبلغی سیم پیش او آورد فرمود این را بخانه من برسان که خوبی ندازم چون  
 بعسکر سلطان رسید حسن سر برهنه آنچه معانته نموده بود بعرض رسانید سلطان از همه انعامش نمود پیش خود  
 طلبید شیخ در شامی آنکه پیش پادشاه میرفت سلطان فیروز شاه را که در آن ایام نائب بار یک بود گفت که ما  
 درویشانیم داب در آمد مجلس پادشاهان سخن گفتن با ایشان بیداریم چنانکه اشارت شود همچنان کرده ای گفت  
 که در باب شما بخدمت سلطان چیزی نگفته اند چون این معنی بچنین ست خدمت شیخ از تواضع و مسامحت و  
 اخلاق هیچ فرود گذشت نیکند چون سلطان دانست که این ساعت شیخ می آمد نشست بود بایستاد و کمان بست  
 گرفت و بگذاشتن مشغول شد چون شیخ را دید طاقت نیاورد و بتعظیم تمام پیش آمد و مصافحه کرد شیخ قطب الدین  
 چنان دست سلطان محراب محکم گرفت که در لغتیه اول آنچنان پادشاه جبار که چندین مشایخ و علمای تحت تیغ  
 ظلم آورده بود معتقد شد و گفت که ما در دیار شما رسیدیم تربیت نفرمودید و بی ملاقات خویش شرف نگردانید  
 شیخ گفت که اول بالنسی بنگرید بعد که پیش بچه همی این صوفی خود را درین محل بیداند که ملاقات با پادشاهان کند و بگردد  
 پادشاهان کاذب سلام مشغول می باشد معذور میاید دست سلطان محمد تعلق را از حسن تقریر شیخ دل نرم شد فیروز را  
 گفت آنچنان که مقصود شیخ است همچنان کنید شیخ منور فرمود مقصود من فقر است کنج جد و پدر بعد فیروز را و  
 ضیاء ربنی را که در آن زمان در خدمت سلطان محمد بود پیش او فرستاد و یک لکت تک انعام فرمود شیخ قطب الدین  
 گفت نخود باشد که این درویش لکه تنگ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمی کند زمان شد پنجاه هزار  
 تنگ بدیند این نیز قبول نکرد تا آخر بد و هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد و گفت سبحان الله درویش را دو سیر  
 بچرخ می دوانگی سیر و عن کفایت باشد و از هزار چه کار آید ایشان گفتند که ما کم ازین پیش تحت سلطان ذکر توانم  
 کرد بضرورت آن مبلغ را قبول فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و بقراماد و بعد از چند روز بجانب بالنسی  
 شد قبر او نیز در گنبد جدیدت رحمة الله علیه

شیخ نورالدین

پسر شیخ قطب الدین منورست نقل است که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان محمد تعلق پیش خود طلبید  
 در آن حال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خود بود در عقب شیخ میرفت و عیب محرمی که

در این کتاب

امرا در ذات و اثر کرد و از حال بشدم دیدن معروض شد قطب الدین منورین حال مطلع شد و گفت با بانو والدین  
الاعظمه و الکبریاء بسخ شیخ نورا الدین میگوید که بجز دانکه این سخن بسبع من رسید تقوی در باطن من ظاهر گشت چنانکه  
آن هیبت و رعبا زدل من بجلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز در گنبد آبا و اجداد است

### شیخ حسام الدین ملتانی

او نیز خلفائی شیخ نظام الدین است طریقه سلفا بود بزهد و دبع و فقر از میان یاران اعلی ممتاز بود و وی  
بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که شهر دلی در حایت اوست گویند که وی روزی در راهی میگفت  
مصلا از کتف مبارک او بیفتاد و او را ازین حال خبر نمود چون قدری راه بر رفت شخصی از عقب آواز داد و  
چند بار شیخ گفت چون او خود را شیخ میدانست این را بخود راه ندان تا آنکه آن شخص از عقب او دید و بوی  
و گفت که شمار چند گرت آواز دادیم که شیخ مصلائی خود بستان شناسیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مودی ملای  
فقیرم گویند که وی در شریعت هدایه و بزودی و در طریقت قوت القلوب اجیاء العالم بر ذکر داشت **نقل**  
است که اندانچه او از زیارت خانه کعبه برگشت و دین دیار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی  
که بشرف زیارت خانه کعبه مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علیجوره نیت کند و بر  
بهنوجب زیارت خاص آن سرور گردد و بطبع زیارت نکرده باشد مولانا حسام الدین چون این حرف شنید  
همان ساعت غریت زیارت بدینه مصمم ساخت و روز دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ  
نصیر الدین محمود فرمود که وقتی مولانا حسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصر تخانی و مولانا شرف الدین  
علیهم الرحمة بخدمت شیخ طاب ثراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا حسام الدین کرد و فرمود  
که اگر کسی روز صائم باشد و شب قائم کار بیوه زنی کرده باشد این مقدار بیوه زنی که هست می تواند کرد اما  
مشغولی که بندگان خدای تعالی می کنند بدان مشغولی بخدایتعالی رسیده اند جز این مشغولی است مولانا **حسام**  
دیاران منتظر ماندند مگر خدمت خواجه این زمان بیان خواهند کرد در آن مجلس هیچ بیان نفرمود اما این مقدار  
گفت که با شما خواهم گفت تا مدت شش ماه پیش گزشت بعد از آن همین عزیزان بخدمت رسیده بودند در آن  
محل محو کاتب که اوز میان حجاب سلطان علاء الدین داخل بندگان شیخ شده بود در آمد زمین بوس  
کرد و نشست خدمت خواجه از او پرسید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امروز سلطان علاء الدین  
پنجاه هزار تنگ بندگان خدایرا انعام داد خدمت خواجه روی مبارک طرف مولانا حسام الدین کرد و فرمود

که انعام سلطان پیر با وفای و عده که با شما کرده شده است باران همه روی زمین آوردند گفتند و غایب عده  
 بعد بخدمت خواجه قدس سره فرمود بنامی مشغولی ساکنان بر پیشش چیست اول خلوت باید که از خلوت بیرون  
 نباید بوی سطره از راه شامت و قبضه و اعینه جو اودوم وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود در فور  
 بخشد و بر چیز دو در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر حق بچشم دوام ذکر با ربط اول خود  
 شیخ در عبارته عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نغمه خاطر غیر حق لصل است که چون او را بیشتر خلالت مشغول  
 میکردند وصیث طلبید شیخ نظام الحق الدین قدس سره دست مبارک خود از اسیتن بیرون آورد و با انگشت شهادت  
 جانب مولانا اشارت کرد که ترک دنیا ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان نکوشی عرض کرد که اگر فرمان شود  
 بر سر آب وان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلا سانی شود فرمود که هم در شهر  
 باش کن کا حد من الناس چون از شهر بیرون آئی و پیر آئی سکونت گیری مغرب شهری نبشان هر تو بر بند که فلان  
 در فلان جانشست کرده است و مزاجم وقت تو شوند و در آب چاهها احتلات علماست و در آن شرفا و سعی و خستی  
 هست دیگر عرض کرد که بر بنده وقتی فتوح میرسد چیزی نصیب فرزندان میکند و چیزی از برای آیندگان میدارم و در  
 چند روز میگردد که چیزی نیرسد و فرزندان فراحت می نمایند و آینده محروم میرود و دین محل قرض کنم یا نه فرمود در  
 تدبیر خواهی افتاد پس درویشی کی خواهی کرد درویش آن باشد که اگر چیزی موجود دارد خرج کند و الا صبر کند و بزم آرد  
 بسازد و خود را در تدبیر غنی از بعد فرمود درویش با هر دینی نباید بود هر دری دو نوع است صوری و معنوی  
 اما صوری آن درویشانند که بر در میگردند چیزی می خواهند و معنوی آن درویشانند که در کج خانه خود مشغول  
 باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو چیزی خواهد رسید هر دری صوری باز هر دری معنوی است زیرا که  
 هر دری صوری چنانکه هست می نماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق می نماید و باطن در بند  
 می گردد وقتی از شیخ پرسید مخدوم خلق کرامت می طلبند فرمود الکرامة هی الاستقامة علی باب الغیب تو در کار خویش  
 مشغول باش کرامت چند طلبی آورده اند که در آن سال که سلطان محمد مردم شهر دلی با آوردی و گیر روان میست  
 بتقریب شهری که در آنجا آبادان میکرد مولانا احسام الدین در گجرات رفت و با نجا رحمت حق پیوست و در شهر تون که شهر  
 قدیم گجرات است مدفون شد مقام او در آن دیار مشهور و معروف است رحمت الله تعالی علیه

مولانا فخر الدین زراوی

روی از خلفای شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلواتی بر او باد



و عظمتی از او در احوال پیش مولانا فخرالدین مائوسی در شهر دہلی تعلم می کرد و بچویش طبعی بدقت سخن و فصاحت  
از ممتازان اہل شہر بود عاقبت مرید شیخ المشائخ شیخ نظام الدین شد و مخلوق گشت از میان متعلمان برآمد و در سلاک  
و ریاضات مسلک گشت و ہم در عنایت پور ساکن شد و بعد از طاعت پیر برب آب جن در محلی کہ آٹان فیروز آباد دہلی است  
مشغول شد و چند گاہ بر سر حوض علای جا کرده مدتی در بند بسناکہ در میان کوه است و در آن زمان پیلان مقام شیراز  
بود مشغول شد و بعد از آن زیارت خواجہ بزرگ معین الحق ولیدین قدس سرہ با جمیر رفت بعدہ زیارت شیخ فرید الدین  
با جوہن رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در صحرا و بیابانها خدایا عبادت کردی و صوم دائم داشتی **نقل است**  
کہ مولانا فخرالدین زراوی از شیخ نظام الدین سأل کرد کہ مشغولی بکلام اللہ فاضلتر یا بذر فرمودند ذکر و حصول نزدیکی  
بود اما خوف نذال ہم بود اما تالی با وصول دیر تر بود و لیکن چون ذوال نباشد **نقل است** کہ شیخ نصیر الدین میگفت  
کہ آنچہ ما را در یکماہ و دو ماہ فتح شدی مولانا فخرالدین زراوی را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی کہ مردم شہر را  
بدیو گیر بردند و نیز رفت و از آنجا زیارت خانہ کعبہ رفت و از آنجا بعد از رفت و علم حدیث بحث کرد بعد از آن بشوق  
دہلی کہ وطن قدیم او بودہ باز گشت و در کشتی نشست آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجہ شہادت رسید رحمۃ اللہ علیہ  
**نقل است** کہ در آن ایام کہ محمد تعلق خلق شہر دہلی را بجانب او گیری و دستاوی خواست کہ ملک ترکستان و عمان  
را ضبط کند و آل چنگیز را از آن دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شہر افرمود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب  
و در زیر آن منبر نهاد تا بر آن منبر خود بر آید و خلق را در جہاد و کفار تحریض کند ہم در آن روز مولانا فخرالدین زراوی او  
شیخ شمس الدین سجی اوس شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب نمود خواجہ قطب الدین دبیر کہ یکی از مریدان شیخ نظام الدین  
اولیا و شاگرد مولانا فخرالدین بود مولانا را پیش از ہمہ عزیزان بدرگاہ سلطانی برد و مولانا بار نامی گفت کہ من  
سر خود پیش در سرائی این مرد غلطیدہ می بینم من با و مسامحت نخواہم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد  
خواجہ قطب الدین دبیر کفشہائی مولانا برداشت و در بغل کرد و بایستاد سلطان محمد این معنی را معاینہ کرد و بیچ گفت  
و با مولانا فخرالدین زراوی بکالمہ مشغول شد و گفت مای خواہیم آل چنگیز خان طعون ابر اندازیم شما با ما در نیکار موا  
خواہید کرد مولانا گفت انشاء اللہ تعالی سلطان گفت این کلمہ شکست مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان  
محمد ازین سخن بر خود بیچید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود کہ غضب فرو خورید سلطان گفت کدام  
غضب فرمود سببی سلطان ازین بیشتر در غضب شد فرمود طعام حاضر آرد چون طعام حاضر آمد مولانا با کراہ اندک  
طعام می خورد چون طعام برداشتند بجهت بزدگانی کہ حاضر آندہ بودند جامہ صوف و لیگان بدرہ سیم حاضر آوردند

شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین سخی و دیگر بزرگان چنانکه آمده است بدست گرفتند و خدمت کرده باز شدند  
 اما جامه و سیم مولانا فخر الدین را پیش از آنکه پوی رسد برخواستند و قطب الدین در میر خود بستند چون میدانست که وی  
 نخواهد بدست گرفت و این سبب خدمت مولانا خواهد شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجه  
 قطب الدین دبیر گفت که ای بزرگوار بدبخت این چه حکتها بود که کردی و فخر زرا دی را از زیر تیغ من خلاص و بایستی  
 او گفت او استاد دست و خلیفه مخدوم من است شاید که او با نگاهدارم سلطان گفت که این عقاب مائی کفر آئین  
 را بگذارد الا نه ترا خواهم گشت گفت نهی دولت اگر مرا بجهت مخدوم من بکشند حرمه الله تکا علیهم صلی علیهم و آلهما و سلم

### مولانا فخر الدین مروزی

حافظ کلام ربانی بود بحال تقوی و درع ارسته پیوسته کتابت کلام مجید کردی و از خلق مجردیستی و از مصاحبان  
 و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را با مردان غیب ملاقات بود **منقول است** که وقتی بنجد متوجه  
 کرد که مرشدی غائب شده بود در پیش من کسی نبود که آب بطلم کوزه پر آب از غیب پیدا شد آن کوزه بشکست و آب  
 ریخته شد گفتم که من آب کرامت نخواهم خورد شیخ فرمود که بایستی خورد ازینها بسیار میباشد وقتی من نیز خواستم که شانه  
 کنم پیش من کسی نبود که شانه بیارد درین میان دیوار شکافتند از دیوار شانه بیرون آمد بستدم و شانه کردم از شیخ نصیر  
 منقول است که فرمود در آنچه مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی که این کتابت چه از تو گفتندی  
 شش کانی جزوی او گفتم من چهار حبیل بستانم و زیاده نستانم اگر کسی برآبترک زیاده از چهار حبیل کردی نشدی  
 چون پرسیدم شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرضه داشت کرد این چنین  
 بزرگ هست تا این زمان روزگار از کتابت می گزانی این زمان از کتابت ماند او را از بیت المال چیزی نقتین  
 شو و سلطان هر روز یک تنگ فرمود گفت نخواهم ستد همان شش کانی بدید بعد بحیل بسیار دو شش کانی  
 قبول کرد حرمه الله علیه شیخ نظام الدین قدس سره بخط مبارک خود رقع بجانب او نوشته است در بیان محبت بر  
 العالمین نحو آن اینست که اتفاق اصحاب طریقت و ارباب حقیقت که هم مطلوبی اعظم مقصود از خلقت بشر محبت  
 رب العالمین است و آن بر دو نوع است محبت ذات و محبت صفات محبت ذات از مواهب است و محبت صفات  
 از مکاسب هر چه از مواهب است کسب عمل بنده را بدان تعلق نیست و هر چه از مکاسب است طریقت کتابت  
 محبت دوام ذکر است مع تخلیه قلب عما سواه این را فریغ شرط است فریغ را چهار چیز مانع است و هر چه مانع شرط  
 است مانع شرط است خلق و دنیا نفس و شیطان طریق دفع خلق غرلت از دست و طریق دفع دنیا قناعت است

و طریق دفع نفس و شیطان التاج کردن بحق ساقی و ساقی و سلام و مشهور است که طریق دفع شیطان ذکر است  
 طریق دفع نفس التاج بحق

### مولانا علاء الدین سیلی

از علمای اوده بود و در شش پانزده داشت و صفای تمام پیش مولانا فرید الدین شافعی که شیخ الاسلام اوده  
 کثافت می خواند مولانا شمس الدین محیی و علمای اوده سلیم بودند زنی علما داشت اما باوصاف تصوف موصوف  
 بودی اگر چه از شیخ نظام الدین مجاز مطلق بود اما یک مرید هم نگرفت و بارها فرمودی که اگر شیخ نظام الدین در صحت  
 بودی من خلافت نامه بخدمت شیخ نظام الدین رسانیدی که از دست من این امر دینی نمی آید اورا بخدمت پیر خود  
 محبت بود گویند که در آخر عمر خود نواد افوا که ملفوظات شیخ است بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه  
 میکرد و اورا در خود همان ساخته بود و در پرسی میزد که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ در آن رغبتی نمی  
 نماید مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک جز آن پرست اما ملفوظات روح افزای مخدوم من که نجات من  
 بدست کجایم پست مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو شک خطا کجاست که نیست  
 قبر او نزدیک بچو تره یاران است رحمة الله علیه

### شیخ برهان الدین غریب

صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضیلتی زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن خوش طبعان دیگر که  
 محبت او بودند و شیخ نصیر الدین در وقتی که در شهر می بود بخانه اومی بود اورا بخدمت پیر اعتقادی عظیم بود در  
 مدت عمر خود پشت بجانب غیبات پوزنگرد او از خلفای شیخ نظام الدین اولیا است و قصه خلافت او بران وجهی که  
 در سیرالاولیا نوشته است چنان است که خواجده بیشتر که از خدمتگاران قدیم شیخ نظام الدین بود و سید حسین و سید شمس  
 گفتند که مولانا برهان الدین از مریدان سابق است و در اعتقاد میان یاران ممتاز چرا شاید که ذکر او بجهت خلافت  
 بخدمت شیخ نظام الدین نکلند ایشان همه اتفاق کرده اورا بخدمت بردند و عرض کردند که مولانا برهان الدین غریب  
 بنده قدیم حضرت مخدوم است پائی بوس می کند و امیدوارم رحمت می باشد مولانا درین محل زمین بوس کرد  
 بعد از اقبال خادم کلاه و پیراهن که در صحبت شیخ نظام الدین یافته بود پیش برد و دست مبارک شیخ نظام الدین  
 بران کلاه و پیراهن نهاد و در نظر شیخ نظام الدین مولانا برهان الدین را بپوشانید و گفت شما هم غلبه آید در آن  
 زمان شیخ نظام الدین ساکت بود و سکوت دلیل رضا است نقل است که وقتی که شیخ نظام الدین از مولانا

برای آن دین غریب کوفته گشته بود بسبب آنکه وی پیرزمن شده بود و دراصل خلقت هم ضعیف بود بسبب آن گلیمی  
 و تمامی کرد و بر بالائی آن در خانه خود می نشست علی زنبیلی و ملک نصرت که از اقارب سلطان علاءالدین بودند  
 و مرید شیخ علاءالدین گشته و مخلوق شده این معنی را بخدمت شیخ بنوعی دیگر رسانیدند که مولانا بران الدین بر سجاده  
 شیخی می نشیند در عایت ای کار بر طریقه مشایخ می کند شیخ نظام الدین ازین معنی برنجید چون مولانا بران الدین  
 آمد سخن فرمود چون از خدمت برخواست بیجماعت خانه آمد اقبال خادم فرمان شیخ رسانید که شاهین ساعت بروید و  
 این خانه نشیند وی سرسبزه پریشان بنامه رفت و بتغریت نشست مردم شهر بدیدن او می آمدند بعد از چندگاهی  
 امیر خسرو دستار در گردن خود کرد و در نظر شیخ بایستاد فرمود ترک هیت عرصه کرد که عفو جوم مولانا بران الدین  
 از حضرت التماس کردم تبسم کرد و فرمود او کجاست بطلبید بعد مولانا و امیر خسرو دستار در گردن خود هر دو بخدمت  
 آمدند و سر بر زمین نهادند جوم مولانا را عفو کرد و مولانا بتجدید بیعت مشرف شد مولانا بران الدین غریب بعد از نقل  
 شیخ چند سال در حیات بود و دست بیعت بخلق خدا میداد چون در دیو گیرفت بر حمت حق پیوست قبر او درها سجا  
 و این بران پور که شهری مشهور است بنام شیخ آبادان است ملوک آنجا معتقد اویندر حمت الله علیه

مولانا علی شاه جاندار

از مریدان شیخ نظام الدین اولیاست او را کتابت سسی بجلالته اللطائف در انجामी گوید رایت شیخی و مخدومی  
 شیخ نظام الدین قدس سره العزیز فی المراقبه فاذا اردت ادخل فی بعض الاوقات فی مجلسه مره رایته جالساً  
 حسن الاجماع ولا یتحرك من ظاهره شیء و هو فلیح عینیه فاعرفنی فقال لی من انت فاذا رایت اردت ان اصحح  
 و هو یدور عینیه کانه سکران ثم قال یبغی للفقیر ان یتصور فی قلبه جاشا انا جالس بن یدرسه ثم قال لقم مجلس مع الاحباب  
 و شیخ

شیخ علاءالدین

این شیخ بدرالدین سلیمان صاحب سجاده راستین شیخ فریدالدین گنجشکر بود شانزده ساله که بر سجاده نشست و بخواه  
 و چهار سال حق آن سجاده بود چه استقامت او اگر دو هم در حالت حیات حیت عظمت و کرامت او در عالم منتشر گشت  
 بهیچ وجه جز در مسجد جامع پائی او جایی دیگر نرفت از ملوک امر ابنایت مستغنی بودی و تا بود صائم الدهر بود یکبار  
 شب افطار کردی و طعام بنایت اندک خوردی و در جود و سخاوت در زمان خود بی نظیر بود و در طهارت و نظافت  
 بیعدیل امیر خسرو علیه الرحمته در هیچ ادقصدیه گفته است و انجामी گوید **ع** علاء الدین و شیخ و شیخزاده  
 عصری که شد بجز تبه قائم مقام شیخ فرید به زتاب نور تجلی چو کرد روشن غرق به هزار چشمه خورشید از جبین بچکیده

مگر که دیدن ثریا بلندی قدش که تا قیامت خواهد بر آسمان خندیده نمی بروشنی از پدرزاده خورشیدی که  
 ز پدرزادان خورشید تا پاره که دیده چه ساکنان سپهر از حوادث این گشت که سپهر در پهنه ذیل عصمت تو خرید  
 ز بهر سبب تو چرخ مهره ز انجم کرد و ز رشتی رگ جانش برای رسته کشید نهی نغمه شب سواد رحمت تو چه  
 در شب قدر و چو طفل در شب عبودیت حیات بخش جانانی دم سخی تست به چه حد گفتن حسرت که عمر تو بزرگه مقبره او در  
 روضه شیخ فریدالحق است و بر وضو و سلطان محمد تعلق که مرید معتقد او بود گنبدی عالی عمارت کرد در حرمه الله علیه

خواجه محمد

این مولانا بدرالدین اسحاق از اولاد دختری شیخ فریدالدین است جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت نیز  
 دستی داشت و در علم موسیقی آیتی بود بحال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بودی امام شیخ نظام  
 قدس سره بود گویند که وی از لفظیات شیخ کتابی جمع کرده است و او را انوار الماس نام نهاده وقتی در خانقاه شیخ  
 ابو بکر طوسی که بر لب ریاست مجلسی بود شیخ نظام الدین حاضر بود هر چند قوالان چیزی می گفتند در حاضران نق  
 در میگرفت شیخ فرمود تا سماع بگذرانند و بجایات و اثر بزرگان مشغول شوند در آشنائی این حال ذوق پیدا آمد شیخ  
 علی زینبیلی روی بجانب شیخ نظام الدین پانی پی که خلیفه شیخ بدالدین مغزوی بود کرده گفت ما از شما سماعی مطلق  
 داریم شیخ نظام الدین او لیا بجانب خواجه محمد امام اشارت کرد هر دو بزرگ برخاستند و سجده قوالان نشنیدند

خولی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند **بیت** هر خبردی که بینی اشب | از من همه در گزات روز

شیخ نظام قدس سره را در گرفت در جمله اثر کرد و ذوقی پیدا آمد

خواجه عزیزالدین صوفی

والده بنده گوارا و نیز دختری فریدالحق والدین است گویند او نیز از لفظیات شیخ نظام الدین اولیا کتابی جمع  
 است سمیع سخته الابرار و کرامه الاخبار وی شاگرد قاضی محی الدین کاشانی است و در صنعت کتابت نظیر بود  
**نقل است** که وی میگفت وقتی از شیخ نظام الدین درآمد دیدم که برکت نشسته است مستقبل قبله و روی  
 چشم مبارک جانب آسمان داشته و مستغرق جمال حق گشته من ترسیدم که در محلی نازک درآمد نه مراره بر گشتن و  
 و نه جای استیادن یکساعت نیکو استیاده بودم و به چکرات خادمان حاضر زبده شیخ نظام الدین بزرگ چنانچه  
 کجنگ بزند و به عالم خود باز آمد و چشمهای مبارک خود دست بالید و پرسید تو کیستی گفتم عزیز است بنده شفقت  
 فرمود و مرحمت بسیار کرد

**خواجہ تقی الدین نوح**

پسر خواہر زادہ حقیقی شیخ نظام الدین اولیا است حافظ قرآن بود نقل است کہ روزی اورا در حالت مرض پیش خود طلبید و خلافت داد و وصیت کرد باید کہ ہر چہ بر تو رسد نگاہ داری اگر بر تو چیزی نباشد بیچ دل خود نگران نداری کہ خدا ترا خواهد داد و بیچ کی را بد نخواہی و جفا را بعبا بدل کنی و دہ اورا لبتانی کہ درویش اورا رخواہ نباشد اگر تو این چنین کنی باوشالان بر در تو آیندومی در حالت حیات شیخ نظام الدین د عسفوان شہاب رحمت حق ہوست

**سید محمد بن سید محمود کرمانی**

او از کرمان تجارت در لاہور آمدی چون بازگشتی در اجودہین شہی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کرد و بلتان رفتی و در بلتان عم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شد اورا خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد سبب اموال کرمان را بکلی ترک داد و در بلتان پیش عم خود آمد و از انجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودہین نمود عم او اورا گفت کہ شیخ الاسلام بہاؤ الدین زکریا ہم عزیزت سید محمد کرمانی گفت محبت ازینہا نمی شو با خود آمد و مرید شد و ریاضتہای کشید و بعد از شیخ فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعہ سنہ احدی عشر و سبعات رحلت نمود و در یاران چو ترہ مدفون شد

**سید محمد**

این سید مبارک بن سید محمد الکرمانی جامع کتاب سیر الاولیا است و آن کتابی است جامع احوال مشائخ چشتیہ او در زمان صغیرترین بیعت شیخ نظام الدین مشرف شدہ و بعضی مجلسہا را دیدہ و بعد از خدمت خلفا او پوہ و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافتہ و بار بار در خواب بجمال شیخ مشرف شدہ و تجدید بیعت کردہ پدر و اعمام و واجداد از نزدیکان شیخ بودہ اند و اکثر از انچہ در آن کتاب نقل کردہ بواسطہ ابائی کرام خود کردہ رحمتہ اللہ علیہ

**مولانا شمس الدین بچی قدس سرہ**

از اعظم خلفای شیخ نظام الدین اولیا است و میان یاران اعلی شیخ معظم و کرم و صاحب صدر بود و از شاہیر علمائی شہر بود بیشتر مردم شہر در تلذیبی انتساب میکردند و بان نسبت مفتخر و مستہم می بودند گویند کہ اورا شرح مشارق است و روی نقل کردہ کہ ناتواوب بنی قسطوی از او دہ بدلی از برای تحصیل علم آورده بود و در آن اثنا او را کہ امانت شیخ نظام الدین اولیا شنیدہ روزی وی با مولانا صدر الدین ناوہ بیعت

شیخ آمد و شیخ پرسید در شهر میباشید و چیزی تعلیم میکنید گفتند آری بخدمت مولانا ظهیر الدین بیکری محمول  
 بزودی میخوانیم شیخ ایشان را از بعضی مواضع که باشکال مشهور بود پرسید گفتند که سبق ما تا همین جا رسیده  
 است این حرف بر ما نیز مشکل مانده است شیخ آنرا حل کرد ایشان را اعتقاد و رفق او را شرح شد بعد از مدتی  
 مولانا شمس الدین بجمعی مرید شد و بمرتبه کمال رسید و دی از تکلفات و مراعات رسم و عادت مبرا بود و تعلق  
 تنزیح معرا بعد از خلافت کتر کسی امرید گرفت و از نیکار احترام از کردی و گفتی اگر خط شیخ نظام الدین درین کاغذ  
 بودی من هرگز این را بر خود ننگاشتمی گویند که شیخ نصیر الدین محمود در مدح او گفته است شعر  
 سالت العلم من حیاک حقا قال العلم شمس الدین **نقل است** که اندر آنچه سلطان محمد تعلق تیغ قهر  
 و سیاست بر خلاق خصوصاً بظانف شاخ آخته بود مولانا شمس الدین بجمعی اطلبید و گفت مثل تو دانشمندی  
 اینجا چکند تو در کشمیر بودی در بخانه مائی آن یار نشین خلق خدا را با سلام دعوت کن مولانا از پیش سلطان از  
 بر آتیه سیاب سفر برآمد و گفت که من شیخ را بنحواب یده ام که مرا می طلبید مردم چه میگویند من بخدمت خواج خود  
 میروم ایشان مرا کجا میفرستند فردای آنروز بر سینۀ او دهنلی برآمد و بیمار افتاد این خبر بسلطان رسید حکم کرد که  
 او را بدرگاه ما بیازند مبادا که بهانه میکرده باشند و همین اثنا ازین عالم رحلت کرد و قبر او در یاران چوپتره است

**قاضی محی الدین کاشانی قدس سره**

از مریدان شیخ نظام الدین اولیاست قدس سره بوفور علم زهد و تقوی موصوف و مشهور بود و از دو دمان علم  
 کرامت بود و استاد شهر بود و هم در ابتدای ارادت و تعلقات و نیادی دست بدشت و امثال او را که مایه دانشند  
 است بخدمت شیخ آورد و پاره کرد و فقر و مجاهده پیش گرفت او را با شیخ کلام بسیار بودی و شیخ او را در معرض خلافت  
 دشت و کاغذی بدست خود نوشت که نسخه آن اینست میباید که تارک دنیا باشی بسوی دنیا و ارباب دنیا مائل نشوی  
 و ده قبول کنی و صلۀ بادشاهان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری یا نعمت  
 الهی فان فعلت امامتک و ظنی بک ان تفعل کذلک فانک خلیفتی و ان لم تفعل فانه خلیفتی **نقل است** که قاضی  
 محی الدین کاشانی از شیخ نظام الدین سوال کرد که مریدم حضرت عزت را و حضرت پیغامبر او را شیخ را هر یکی علیحد  
 میباید یا جمع نیز میباید فرمود که جمع نیز ممکن است و علیحد هم مفید چون خواهد که جمع کند چنین باید کرد که بدانند من یک  
 حاضر هست و پیغامبر صلی الله علیه و سلم برین و شیخ بریاست **نقل است** که چون شدت فقر و فاقه بر وی غلبه  
 کرد و استماع بسیار بود که نیاز و نعمت خود کرده بود و کتاب نیامد و ندان معنی را یکی از آشنایان او بدرگاه سلطان

علاء الدین رسانید سلطان قضای او را که موردش او بود بدو مفوض داشت چون ابن خیر نقاضی محی الدین ریخت  
پیر آمد و عرض کرد که این معنی بغیر خود است چنین واقع شده است تا حکم مخدوم چه باشد شیخ فرمود البتة مثل این معنی بخاطر  
تو گذشته است نگاه این معنی برای پیش آمده اند قاضی را بدین سبب جوتی منقص و لغو گاری مشورتش پیش آمد چنین  
گویند که شیخ آن خلافت نامه را از وی باز طلبید و در گوشه نهاد تا یک سال مزاج شیخ بر قاضی محی الدین متغیر بود  
بعد از یک سال بر قانون قدیم باز گشت قاضی محی الدین تجدید ارادت مشرف گشت و هم در حیات شیخ رحلت کرد

مولانا وحید الدین یوسف خدس سره

از خلفای شیخ نظام الدین اولیاست مرحمت و شفقت شیخ در حق وی بسیار بود و او در ارادت و خلافت سابق بود  
و وقت بخشش عطیه خلافت که سیار آن اعلی غایت فرمود او را تجدید خلافت بخشید وی صاحب خرق و کرات بود  
گویند که چون وی ملائزال خود بخودت پیری آمد بخاطر او خطور میکرد که راهها شده که بجهت پیرها بر دم حق تعالی اورفت  
خطر این دادی و گاهی بره سر آمدی بحکم پیر در چندیری می بود و بیشتر خلق چندیری میداد و نیز در وقت او هم در چندیری

مولانا وحید الدین بابلی رحمة الله علیه

و انتمند بنجر بود و ستاد وقت و در زهد و ورع ممتاز و در آخر عمر شیخ نظام الدین او را باشد و کمال عقاد بنجر من او داشت  
**نقل** هست که وی گو گفت وقتی در بانی بت میرفتم در شان راه صوفی بدو دیدم پیدا شد در دل من نوعی انکار آمد آن  
صوفی گفت با مولانا چیزی مشکلی داری و مرا در علم مشکلات مانده بود هر کی را با و میگفتم او جوابهای موجه میگفت چنانکه  
خاطر من می آسود تا آن حد که مسئله قضاء قدیم بیان شانی فرمود بعد از تمام بحث پرسید تو مرید کیستی گفتم مرید  
سلطان اشانخ نظام الحق الدین او گفت شیخ نظام الدین قطب است **نقل** است که وقتی او را شیخ فرمود  
که مولانا میان ما و تو میان خدا همین بان مانده است بر مولانا وحید الدین بر عرض شمس است در حیطه قاضی  
کمال الدین صدر جهان و قلع خان که نسبت شاگردی به مولانا داشتند رحمة الله تعالی علیه

امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه

وی سلطان اشرا و برهان افضل است در وادی سخن یگانه عالم و نقاد و نوع بنی آدم است وی در سخن عالمی است  
از عوالم ندادندی که پایان ندارد و از مضامین معانی در احوال سخن و انواع آن دست داد هیچ کس از شعرا سے  
متقدیم متاخرین نداده و در طرز سخن بر فرمود شیخ خود رفته است که فرموده سخن بر طرز اصفا میان بگو و با وجود نور  
مضائل بصورت بود بصفات تصوف و احوال مشایخ اگر چه تعلق سیادشان در دشت و با ملوک و امرا و بزرگان بود



و ظرافت مخالط بود اما توجیه دل او نه با نجان بود و این معنی را از برکات آثارش توان گفت چه در دل‌های اهل عصمت  
برکت کثیر توان یافت و آثار ایشان را قبول دلهما و جذب خواطر نبود **نقل است** که می بر شب بروقت تهجد هفت  
سیپاره قرآن می خواندی رزوی شیخ از او پرسید ترک حال مشغولیهات بپسند عوض کرده مخدوم چند گاه باشد  
که بوقت آخر شب گریه مستولی می شود فرمود الحمد لله که اندکی نظایه شدن گرفت در سیرالاولیایمی گوید که چون چشم بر  
متولد شد در جوار خانه امیرالاصحیحین مجذوبی بود او را در جامه بچیده پیش آن مجذوب بردگفت آوری آن کس که در قدم  
از خاقانی پیش خواهد رفت می تواند که فصد آن مجذوب از دو قدم منوی و غزل باشد چه می در طرز قصیده چنانچه  
بعضی از مخالفان فرموده اند بخاقانی رسیده است اگر رسیده پیش فتنه وی از یاران و مریدان قدیم شیخ نظام الدین  
اولیاست قدس سره و عنایت اعتقاد و محبت شیخ دشت و شیخ انیز بومی بنامین شفق و عنایت بود بچکس است  
شیخ آن قرب محبتی که امیرتسرد دشت بود هر شب بعد از نماز نفل در خلعت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از  
یادان هر که را در خواست بودی موعظه کردی و یکی از قوعات که شیخ بخط خود سجان و نوشت است اینست جلاز محافظت  
جوارح از امور نامرضیه شرع اجتناب نماید و در مراعات اوقات هم کوشد و عمر عزیز که سبب تحصیل علمی مراد است غنیمت  
شمرد و روزگار را بیطالت مصروف نگرداند و اگر در ضمیر الشرح یا به برپی اشراح رود که آن طریقت اصلی معتبر است  
و در کلی کارها استخاره را تقدیم نماید و هم صاحب مبرالاولیایمی گوید میسر و مهنهائی که از شیخ در باب او صادر شد بود  
از کتابت کرده است و نسخه آن نیست بکبار سلطان اشاخ قدس سره این بنده را فرود که من ز همه تنگ آیم  
از تو تنگ آیم دوم ما گفت که از همه تنگ آیم ما عدی که از خود تنگ آیم و از تو تنگ نسایم وقتی مردی بخدمت ایشان  
در جوست و جرات نمود که ازان نظرهای که در حق خسرو است بکی در کار من کن در حضور او جواب گفت ما بنده را  
آن وقت در خاطر میگذاشت که می خواستم آمد را بگویم که قابلیت بیار وقتی بر زبان مبارک خواججه رفت دعای من  
که بقای تو موقوف است بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند این سخن بکرات بخدمت ایشان یاد داده شده  
است و ایشان فرموده اند که همچنین خواهد شد نشاء الله تعالی و خدمت خواججه ما بنده عهد خدا کرده است که هر گاه که  
در بهشت بخواند بنده را برابر خود در بهشت بردانند الله تعالی وقتی خواججه در خواب دید گویی در پایان سده نزدیک  
در وانه پیش خانه شیخ نجیب الدین متوکل آبی روان شده است بغایت روشن و صافی و دعا گویی در دو کاخچه  
بلند تر نشسته است وقتی بغایت خوش و امیدواری پیدا شده در چنان وقتی بر خاطر من گذشتی و برای تو از  
خدا نعمتی که ما را مطلوب باشد فرستادم میدانم که دعا مستجاب شده است و در تو آن حال پیدا خواهد شد نشاء الله تعالی